



سخنرانی ولایت نجات دهنده خلقت است
حاج حسین خوش لجه

ولایت نجات دهنده خلقت است

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم و
رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و
على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين
و رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز آخرالزمان است باید توجه داشته باشید. از
کار، باید کار بکنید. جوانان درس بخوانند، اگر درس

نخوانند صحیح نیست. کاسب‌ها باید کاسبی کنند، به قدری خدا کاسب خوب را دوست دارد، می‌گوید حبیب من است. اگر به رسول الله می‌گوید حبیب، به یک کاسبی که غش در معامله نکند، اشیاء را شریک کند، مستضعف‌ها را شریک کند، بخورد و بخوراند، به فکر باشد، [هم می‌گوید حبیب الله].

قضایای مکه را به آقازاده دوست خودم، تخم چشم من، گفتم؛ هر کجا می‌روید توجه‌تان باید در عصاره آن مطلب باشد. به اینکه شما رفتید مکه خیلی خوشحال نباشید، حجاج بن یوسف اینقدر مکه رفت، گفتند حجاج، یعنی در این دنیا شهرتش حجاج شد. باید هرجایی هستید از خدا بخواهید، هرجایی یک عصاره

دارد، اطاعت هم بکنید. چرا می گوید کاسب حبیب الله است، حبیب من است؟ باید قشنگ کار کنید. عزیزان من، دوباره تکرار می کنم درس بخوانید. امروز درس یک سرمایه ای است. من این بنده زاده ام وقتی که طلبه شد، به او گفتم: بابا، بیا اینجا حرف به تو می زنم، حرف من را بشنو. یک وقت حرف عوامانه است؛ اما عالمانه است، یک وقت حرف عالمانه است، عوامانه است. یک وقت حرف عالمانه است، والله عوامانه است، یک وقت حرف عوامانه است عالمانه است. گفتم: پدر جان، قربانت بروم، دو تا قلک اینجا می گذارد، یکی پول می ریزد تویش، یکی نمی ریزد، سر سال چه جور است؟ گفت: بابا جان، آن خوب نیست که پول تویش نیست.

گفتم: درس خوب است، پول بریز در قلک. تمام توجهت به این باشد، یک موقع این افشاء می شود. عزیزان من، الان این ولایتی که ما داریم حرف می زنیم یک روز افشاء می شود. خدا می داند چه افشائی بشود؛ یعنی خدا حمایت می کند افشاء می شود.

مطلبی را آقای حاج آقا تشریف نداشتید عنوان کردم که آقا امام زمان هم وقتی می آید امیرالمؤمنین مهرزننده است، باید کمک کند، چرا؟ خدا در همه جا می خواهد علی را افشاء کند. امام زمان خودش اختیار دارد. آقا جان، یک تزلزلی در دل بعضی ها ایجاد شد، خجالت کشیدند بگویند، الان به شما می گویم. گفتم که جواب شنیدند؛ اما باز هم یک خرده ته دلشان مثل مثلاً یک

کاسه‌ای که یک گوشه‌اش هنوز نشسته است [می ماند]؛ حالا برایتان شسته‌اش می‌کنم. مگر امام زمان، امام زمان تمام خلقت نیست؟ مگر تمام نفس‌هایی که دارند می‌کشند به وجود امام زمان است. والله، روایت داریم شخصی خدمت امام صادق رئیس مذهب ما رسید، مروان حکم آمد زیر جنازه، جنازه که می‌گویم باید این جوری بگویم، آمد زیر روح خدا، گفت مروان، تو که عمری با امام صادق بد بودی، آمدی چه کنی؟ گفت کسی هست که تمام کوه‌های خلقت از علمش عاجز بودند، کسی بود که تمام ملائکه‌های آسمان از علم و دانشش عاجز بودند، من آمده‌ام زیر جنازه یک چنین کسی. حالا ببین، امام صادق می‌گوید، والله قسم

می خورد، می گوید اگر ما نباشیم، امام زمان نباشد، تمام خلقت فروزان می شود. حالا توجه کن، آن لکه ای که در دل بعضی ها هست، ان شاء الله با این حرف پاک می شود، چون که شما خودتان پاکید. حالا یک وقت می بینید که مثل یک مگسی هست، یک چیزی، به یک جایی یک مقدار لکه می افتد پاک می شود. قربانتان بروم، نترسید، شما از خدا اصل ولایت را بخواهید.

حالا توجه کنید من چه می گویم. می گوید تمام خلقت فروریزان [می شود]، اصلاً امام صادق می گوید اهلش را فرو می برد. حالا باز امام زمان وقتی می آید می گوید منم دین، منم آدم، منم نوح، منم پیغمبر آخرالزمان؛ یعنی آنچه را که نبی بوده من هستم؛ یعنی تمام اینها

نتوانستند؛ یعنی یک جوری بود که نشد. تا حتی خود امیرالمؤمنین، نه اینکه نتواند، مردم لیاقت نداشتند. الان یعنی تمام این دنیا [باید] بگوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله (صلوات) بعد بگوید علی ولی الله، ولی خدا منم، آدمم. گفتم حالا مگر این نیست؟ والله، روایت داریم به اجازه مادرش ظهور می کند. توجه فرمودید؟ حالا نگوئید که مثلاً می گوئیم که امام زمان احتیاج ندارد، اینها اجازه، روی اجازه است، احترام، روی احترام است. توجه فرمودید؟ احترام روی احترام است، ما نمی توانیم بگوئیم که مثلاً امام زمان این جور است، چطور مثلاً امیرالمؤمنین یاری اش می کند، باید بکند. یک صلوات بفرستید. (صلوات)

دوست عزیز خودم یک فرمایشی فرمودند، می خواستم این مطلب را [بگویم] خواستم که مبادا یک ذره ای ما ناراحتی داشته باشیم. عزیز من، ولایت راحتان می کند. حالا من می خواهم دو مطلب به شما عرض کنم، ان شاء الله امیدوارم که توجه کنید: یک مطلب این است که یزید به حضرت زینب گفت که الحمدلله خدا شما را رسوا کرد. [حضرت زینب] گفت فاسق و فاجر رسوا هستند. یزید، خدا دو چیز به ما داده است، یکی ما را در قلوب مؤمنین قرار داده، یعنی تو مؤمن نیستی، انداختش آنجا، گفت ضد مایی دیگر، یکی هم گفت به ما بیان داده است. بیان، به غیر حرف است؛ یعنی حرف می زنی. مقدس بیان ندارد، یعنی خودش برای خودش

یک چیزی را درست کرده است، یک عناد دارد، یک خیال. حالا من منظورم این است که عنایتی کرد بی بی دو عالم حضرت معصومه، والله گفتم بی بی جان ما از این حرفها چیزی نداریم، یک چیزی یاد ما بینداز ما به اینها بگوییم. بعد هم گفتم بی بی جان، کشش هم به آنها بده. توهین کردم، من را حلال کنید، ما حرفی که زدیم می‌زنیم، دیگر حالا خیلی از ما توقع نداشته باشید. گفتم کشش آن را هم بده. حالا توجه کن، مقدس، حرف می‌زند، این بیان دارد. اگر شما بیان داشته باشی، اتصال به کلامی؛ یعنی به قرآن. بیان اتصال به کلام [است]؛ یعنی ذره‌ای از خودت حرف نمی‌زنی. اصلاً در وجودت نیست که از خودت حرف بزنی، همیشه مواظب

چه هستی؟ مواظب کلام، یعنی کلام الله مجید. حالا اگر مواظب کلام باشی، مواظب ولایت هم هستی، چون که امیرالمؤمنین می گوید: «انا قرآن الناطق»، پس مواظب چه شدی؟ هم مواظب قرآن شدی، هم مواظب ولایت شدی، هم خواست خدا همین است، به جا آوردی. ان شاء الله امیدوارم که نصیبمان شود.

حالا اگر شما این جورى شدی حرف اینجاست. آن بیان که گفتی یک تجلی به تو می دهد، تو را نگه می دارد، آن بیان که داری. مگر حضرت زینب را نگه نداشته است؟ ببین، چطور با دیکتاتوریک دنیا حرف می زند، نگهش داشته است، تزلزل ندارد، بیان دارد، او را می کوبد. قدرت دارد یزید [را]، اصلاً قدرت نمی بیند. هر کس

ولایت داشته باشد، قدرتهای پوشالی را نمی بیند. این قدرتها همه اش پوشالی است، هیچ می شود. حالا اگر که شما ان شاء الله امیدوارم که این جور هستید [اگر نیستید، بشوید]. پس بیان به شما تجلی می دهد، محکمت می کند، نگهت می دارد، از همه حوادث حفظت می کند. بیان داشته باشید. بیان، حقیقت به ولایت است. بیان، حقیقت به خداست. بیان، حقیقت به توحید است؛ بیان داشته باش. کلام چیز نداشته باش، حرف نزن. حالا یک تجلی دارد. حالا خود قرآن مجید هم ما داریم کسی که حقیقت به ولایت داشته باشد، این قرآنی که داری می خوانی، حقیقت به ولایت داشته باشی، این کتاب آسمانی است، سفارش ولایت

است، این کتاب آسمانی است، قبولی دارد، قبولی اش علی است، نه قرآن بخوانی و نمی دانم اینها. حالا که این جوری شده است، سنی هم آمده، خوب خوانده، نمی دانم یک میلیون، چقدر به او دادند. آیا این به حقیقت قرآن دارد که تو به او می دهی؟ به حقیقت پول بده. آقا جان، من نروم در سیاست، حقیقت احترام دارد، نه قرآن خواندن. مگر اهل تسنن قرآن نمی خوانند، چرا لعنت شدند؟ اینقدر هم احترام می کنند، یکی [قران را] گذاشت زمین، گفت: «لعن علی ابیک»، لعنت به پدرت، چرا قرآن را زمین گذاشتی؟ من می خواستم بگویم لعنت به تو و بابایت، تو که قبول نداری این را. حالا من گذاشتم زمین. چه کار می کنیم؟ توجه فرمودی دارم چه

می‌گوییم؟ حالا پس چند تا تجلی داری، اگر تجلی‌های اینها بشود، والله دیگر اصلاً تجلی شیطان، دیگر به تو کارگر نمی‌شود. مقدس، تجلی شیطان دارد. دیگر تجلی به تو کاری نمی‌کند. روح قرآن علی است، روح بیان علی است، روح ولایت خود ولایت است. توجه فرمودید من چه می‌گوییم؟ یک صلوات بفرستید. (صلوات)

پس عزیزان من، کوشش کنید بیان داشته باشید. اگر هم روایتش را می‌خواهی من وصلش کنم به یک جا که بی‌روایت حرف نزنم. مگر نمی‌گوید مؤمن چطور است که حرف لغو نمی‌زند؟ مقدس حرف لغو می‌زند. می‌گوید مؤمن حرف لغو نمی‌زند؛ یعنی بیان دارد. بیان که حضرت زینب می‌گوید ما داریم. حرف بی‌خود نمی‌زند،

چرا [مقدس] حرف بی خود می زند؟ چرا می گوید من؟
حالا چرا چنین است؟ این مقدس عبادت را از ولایت
بالا تر می داند. اما من چه می گویم؟ می گویم روح عبادت
چیست؟ ولایت است. اگر روح نداشته باشد، جسم
است. خیلی این مقدس لطمه زده است؛ هم به دین،
هم به اسلام، هم به ولایت. چرا؟ خودسراست،
خودخواه است، نیرویش را صرف [حقیقت] نیرو
نمی کند. والله، بالله، تمام گلوله های خونم این است،
عزیز من، اگر تو علی را دوست داشته باشی، به امر
امیرالمؤمنین (علیه السلام) یقین داشته باشی، هم خدا
گفتی، هم قرآن گفتی، هم اطاعت گفتی، هم رسول الله
گفتی، هم نماز گفتی، هم روزه گفتی، تمام احکام را

یک جا با علی [گفتی]. چرا؟ اینها بی علی فایده‌ای ندارد. مگر به تو نمی گوید اگر عبادت ثقلین کنی [بی ولایت علی]، درست نیست؟ توجه کنید من چه می گویم. عزیزان من، حالا روایتش را می خواهی؟ عبادت کننده تر از خوارج نهروان نیامده زیر این آسمان دنیا. این قدر عبادت می کردند، یکی از آنها ابن ملجم بود. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، یک صلوات بفرستید (صلوات) می گفت یا نبود یا کم نظیر بود، که اینجایش همین جور پینه بسته بود تا اینجا. این بود، بعضی وقتها اینجا را می برید. بس که می رفت در بیابان خدا خدا می کرد؛ اما خدای بی علی می گفت. علی نجات می دهد، نه عبادت. نجات دهنده تو ولایت است، نه عبادت. پس

چرا علی را کشت؟ عزیزان من، عبادت بی علی، احکام کُشی است، واللّٰه احکام کُشی است. چه داری می گویی؟ نادان! آرام باش. تا یکی حرف از امیرالمؤمنین می زند، [می گوید] علی اللّٰهی است. اصلاً بعضی ها که حرف می زنی لعنت می کنند. بیان داشته باش. مگر به کسی تا می گویی چه، لعنت می شود کرد [که تو می کنی؟]، به کسی که خدا و رسول لعنت کرده تو [لعنت] بکن، چرا این کار را می کنی؟ یا می گوید صوفی است، یا می گوید کج شده است، طرف علی رفتن کجی است؟ تو عوض کج، خُلی، خُلی، خُلی، تو فهم نداری مرتیکه!

خب یکی دیگر هم بگویم، چون که ولایت پیشروی

نشد، این کارها را مقدس‌ها می‌کنند. می‌گویند خدا بالاتر است. بابا، اگر تو خدا را بالاتر از علی می‌دانی، خدا امرش علی است، مقصدش علی است. پس تو نه خدا را قبول داری، نه رسول را قبول داری. آرام باش، حرف از روی فهمت بزن. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، توجه کنید به این حرفها، اگر ما که هستیم، خیلی‌ها هستند، من ندیدم هنوز یکی که این حرفی که دارم می‌زنم بزند، این حرف القای خداست، حضرت معصومه است، من چیزی بلد نیستم. اگر شما این شمشیری که امیرالمؤمنین زده است یوم‌الخندق، نفسی که کشیده است [در لیلۃ المبیت] افضل عبادت ثقلین بدانی [و بگویی] علی احتیاج دارد والله، ولایت را شناخته‌ای،

والله توهین به ولایت کرده‌ای. خدا اگر می‌گوید یک نفس کشیده است افضل عبادت ثقلین، دارد به کل خلقت می‌گوید؛ می‌گوید کجا می‌روید دنبال خلق؟ کجا می‌روید دنبال این مردم؟ بیا این، یک نفسش افضل عبادت ثقلین است، کجا می‌روید دنبال مردم؟ کجا می‌روید دنبال خلق؟ کجا بی‌خودی کسی را تأیید می‌کنید؟ بیا علی را قبول کن، علی را تأیید کن. والله قسم، تمام گلوله‌های خونم این است، علی را دارد برای من و تو افشاء می‌کند. مگر علی احتیاج دارد؟ تمام خلقت احتیاج به ولایت دارد، علی چه احتیاجی دارد؟ حالا هم که گفتم یک نفسش افضل عبادت ثقلین است، خدا دارد حمایت از امرش می‌کند. علی دارد

حمایت از امر خدا می کند. عزیز من، تمام گلوله های خونم این است، توجه کنید به این حرفها تا یک قدری فارغ نشوید [به این حرفها توجه ندارید].

دوباره تکرار می کنم، ای کاسب، تو حیب خدایی، قشنگ درس بخوان، قشنگ کارخانه داری کن، اما یک ده دقیقه برو در این فکرها. نجات دنیا و آخرت فکر است. آن وقت با فکر یقین پیدا می کنی این حرفها درست است. [تا چیزی می گویی] فوری ردت می کند: [می گوید:] این یارو علی اللهی است، این بی سواد است. ردت می کند. رد نشو، راست باش، محکم باش، والله، ردت می کند، به دینم ردت می کند، محکم باش، شیطان ردت می کند. [علی] چه احتیاجی دارد؟ حالا اگر

امیرالمؤمنین دارد یک نفس می کشد، به امر خدا می کند. یعنی مواظب رسول الله باشد، تا امر خدا را اطاعت کند. امر خدا، علی ولی الله است، امر خدا آن است که علی را سردست برد، گفت «الیوم اکملت لکم دینکم»، اگر علی یک نفسش افضل عبادت ثقلین است، دارد از رسول الله دفاع می کند، دارد از امر خدا دفاع می کند که رسول الله باید امر خدا را افشاء کند، نه اینکه پیغمبر را بکشند. توجه کردید من چه می گویم؟ اگر توجه کردید یک صلوات مردانه بفرستید. (صلوات) اگر غیر این باشد، علی را خلق حساب کرده اید، می گویی این هم احتیاج دارد. خدا می گوید این جور دیگر، خلق حسابش می کنید، او که خلق نیست. آیا توجه دارید به

این حرفها یا نه؟ مگر امیرالمؤمنین خلق است؟ خلق احتیاج دارد، این کار را بکند اینجا ثواب ببرد، آنجا برود ثواب ببرد، آنجا ثواب ببرد. ثواب ببرد خودش را نجات بدهد! نجات تمام خلقت علی است.

یا بیشتر مردم، حالا دیگر آمد، می گویند مثلاً عمرو بن عبدود وقتی خلاصه آب دهان انداخت، علی بلند شد. یکی از خیلی نمی دانم پرفسورهای نمی دانم چه، این را می گفت: علی بلند شد غیضش فروکش شود. ای نادان! غیض در من است، در توست، مگر به غیر خدا علی [چیزی درونش است؟]، [علی] خود ولایت است. غیض در ولایت نیست، غیض در نور نیست. عزیز من، این که دارم می گویم بیاید یک قدری در عصاره این حرفها

خرد شوید تا یقین کنید به علی، یقین کنید به امیرالمؤمنین. با یقین راه بروید، با یقین کار کنید، ان شاء الله، امیدوارم که بعد از صد و بیست سال با یقین از دنیا بروید. این نیست باباجان من، این حرفها چیست دارید می‌زنید؟ چرا ولایت را خلق حساب می‌کنید؟ چرا مثل خودت حساب می‌کنی؟ مگر غیض در این است به غیر خدا؟ یک مؤمن به غیر خدا غیض تویش نیست، یک متقی [غیض] تویش نیست. خدا می‌گوید همه اعمال متقی را من قبول می‌کنم، پس معلوم می‌شود چیزی تویش نیست، ناجور نیست. خدا چیز ناجور را قبول نمی‌کند، خدا چیز ناجور را عذاب می‌کند. پس چرا می‌گوید قبول است؟ وصل است به علی، وصل است به

امر. بیایید وصل بشوید. حالا چیست این؟ این‌ها را من به شما بگویم یک قدری که نامی هستند، اینها آدمهای عادی نیستند. این آدمهایی که می‌آیند یک جایی را چیز می‌کنند، اینها به غیر آدم عادی‌اند، یعنی در مغز اینها اگر کافر هم باشند، آن کسانی که مثلاً شجاعت خیلی مهمی دارند، یک چیز مهمی دارند، اینها از طرف هوش به اینها یک برتری می‌دهد، توجه فرمودید؟ نه از طرف عقل. اگر عقل داشته باشد که نمی‌آید به جنگ علی. آن وقت اینها یک چیزهایی را در عالم حس می‌کنند، توجه فرمودی؟ اینها یک برتری دارند. حالا مادرش به او گفت مادر، کشنده تو حیدر است، به‌گردد هرکسی می‌خواهی در این عالم بگردد، بگردد کسی

که حیدر است نگرد، مادرش به او گفت. حالا آمده با این روبرو شده است. این رجز خواند، یک مرتبه امیرالمؤمنین رجز خواند: منم حیدر. یکدفعه این پا لرزید، یاد حرف مادرش افتاد. به او گفت من با پدر تو ابوطالب رفیق بودم، خیلی ما رفیق بودیم، آمد و رفتی داشتیم. حالا این دارد به او می گوید، من به واسطه پدرت به تو کار ندارم. [علی] گفت پس آمده ای اینجا چه کنی؟ گفت من از طرف نمی دانم چقدر اینها انتخاب شدم بیایم، من به پیغمبر کار دارم. [علی] گفت من هم می خواهم حمایت از پیغمبر کنم، من هم به امر پیغمبر هستم. این یک اینجوری کرد که چه کار کند؟ به قول ما قاتل نشود. بعد به او گفت اگر می خواهی دو کار بکن:

برگرد برو من به تو کار ندارم، یا اینکه پیاده بشو
بجنگیم. نه اینکه خیلی چیز [تنومند] بود، چیزی بود
دیگر. این آمد غیض کرد زد چهار دست و پای اسبش را
قطع کرد، یعنی می خواهد اولتیماتوم به امیرالمؤمنین
بدهد. فهمیدی؟ آره، این اولتیماتوم بود، این وقتی که
روبرو شدند این یک شمشیر انداخت برای امیرالمؤمنین
خورد به فرقش. حالا بعضی ها می گویند که جبرئیل
جلویش را گرفت. چطور شد اگر نه این اینقدر قدرت
داشت چطور می شد. از این حرفها هست، حالا من
همه اش را هم قبول نمی کنم. خلاصه، حضرت زد پایش
را قطع کرد. وقتی پایش را قطع کرد فلج شد، درست
است؟ حالا امیرالمؤمنین دارد می گوید که این یک نامی

است، یک چیزی است، حالا می فهمد دارد می میرد، گفت شاید متنبه بشود. پاشد از رویش، پاشد از رویش این متنبه بشود، نه اینکه امیرالمؤمنین می خواهد غیضش فروکش شود. حالا هم یک اولتیماتوم به او داد. گفت می خواهی قبول کن، گفت نه، قبول نکرد. پس امیرالمؤمنین اگر از سینه او بلند شد چه کارش کرد؟ دارد نجاتش می دهد، نه اینکه این غیضش بخواهد فروکش شود. حیف از این مرغها که تو خوردی. نه والا، حالا شنیدم مرغ رسمی هم می خورد. آره جان خودت، یکی دوتا می رود در این دهات ها مرغ رسمی می آورد. خب، شغال هم می خورد. به مرغ خوردن که آدم ولایتی نمی شود، کجایی؟ یک صلوات دیگر بفرستید. (صلوات)

پس رفقای عزیز، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بنا شد بیایید، نه خودتان را در مشغله بیندازید، نه مردم را هیچجانی کنید. اگر کسی عصاره ولایت را نداند، فهم ولایت به او نداده باشند، حرف ولایت بزند والله در آن می ماند. تو نباید عقیده خودت را راجع به ولایت پیاده کنی. عزیز من، باید ولایت را در خودت پیاده کنی. چرا عقیده خودمان را ما در ولایت پیاده می کنیم؟ والله، بالله، من دارم یک چیزی در این دنیا می گویم، من به هیچ کس نه کار دارم، نه ارتباط دارم. چرا؟ من الان نزدیک هشتاد سالم است، دیگر دارم بال می زنم، فقط به عشق شماها من زنده هستم، زندگی ام به عشق شما رفقا است، یعنی حیات من به واسطه حیات شماست.

چرا؟ حیات شما ولایت است. اگر من حرفی می‌زنم توجه کنید. اگر حرفی بزنید بگویید ایشان به کاری، کسی، وصل است مثل همان است که کسی که کافر نیست، کافرش می‌کنید، من راضی به هیچ عنوانی نیستم. چون که یک جا گفتم، هر چه می‌خواهید بگویید، این مطلب را از روی من بردارید اگر هست، اگر نیست که هیچ. من فقط به دینم قسم، شب و روز دارم تلاش می‌کنم ولایت دارید، ولایتان کامل باشد، حقیقت باشد، یقین باشد. من تمام این حرفها که می‌زنم می‌خواهم ولایت شما یقین باشد، آن یقین در تمام گلوله‌های خون شما کار کند. عزیز من، آن کارساز است، ولایت کارساز است. تمام توجهم این است، اگر نه من

یک مرغی می گویم بخور و اینها، اینها چیزی نیست، اینها یک چیزهایی است که خب، آدم در گفتارش یک حرفهایی می زند. اما من می خواهم به شما بگویم تو که داری می گویی غیضش فروکش شود، مگر نور خدا غیض دارد؟ مگر ولایت غیض تویش است؟ ولایت که کسری ندارد، یک خلقت کسری دارد، ولایت که کسری ندارد. علی، ولایت است. پس چرا این حرف را می زنی؟ چرا با یک آب و تابی کتابی نوشته اند، حرفی می زنند و خیلی هم توسعه به آن می دهند؟ آخر دوباره تکرار می کنم، عزیز من در پرتو ولایت کار نداشته باش، مگر القاء و افشاء یا نوشیدنی باشد. اگر القاء باشد، تو وصل به آنهایی، اگر نوشیدنی هم باشد، بیا آب زندگانی را به تو

می دهد تو زنده ای تا آخر. اگر ولایت آب به تو بدهد بنوشی تا آخر خلقت زنده ای، با روح هستی، جواب بده می شوی. کسی که با ولایت روبرو می شود، خود ولایت باید جواب بدهد نه شخص، اگر شخص باشد جواب خودش است، جواب خودش ارزش ندارد. یک چیزی است، شبیحی می آید و آن هم تمام می شود. اما اگر اصل ولایت، القای ولایت [باشد درست است]، چرا به پیغمبر گفت بلغ؟ پاشو برو صحبت کن. باید به تو هم بلغ بگوید، حالا چطور بشود الان می گویی که خب چطور بشود که آیا شما بفهمی که داری یا نداری؟ الان خوشحالت می کنم با یک صلوات. (صلوات)

اگر می خواهی بفهمی که القای ولایت داری، در مقابل

ولایت باید کرنش کنی، یعنی بگویی من نمی فهمم.
فهم من به کنه ولایت نمی رسد. این شما چه شدی؟
القای ولایت است. اگر این جور شدی، اغلب شما
اینجوری هستید، یعنی در مقابل ولایت چه؟ کرنش
کن. اگر کرنش کردی یعنی چه؟ چرا گفت «ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
و سلموا تسلیما»؟ همه تسلیم شوید، تسلیم پیغمبر
بشوید یعنی چه؟ تسلیم امر پیغمبر بشوید، امر پیغمبر
علی بود. آیا فهمیدیم یا نه؟ اهل تسنن که نفهمیدند، ما
هم فهمیدیم یا نه؟ پس ما باید چه کنیم؟ ما باید تسلیم
ولایت باشیم. از ولایت که می خواهیم حرف بزنیم،
خودمان را چه کار کنیم؟ در کار نیاور، خودت را مؤثر

ندان. چه کسی را مؤثر بدانیم؟ خود ولایت را مؤثر بدان. حالا خوشحالتان کردم یا نه؟ پس بدانید همه شماها ولایت دارید، همه شماها القاء دارید، همه شماها این جوری دارید، در صورتی که عرض اندام در مقابل ولایت نکنید. تسلیم باشید، اگر شما تسلیم شدید، تسلیم به این است که ما هنوز توجه نداریم، یعنی خودت را کسری بدانی، نه اینکه خودت چیز باشی، مثل این که می گوید آره «بشر مثلکم»، هنوز آن در سرش است. بیا بیرون از این فکر.

مطلب دوم که می خواستم به شما عرض کنم، مطلب دوم این است: ببینید قربانتان بروم، مردم از بعد رسول الله این جوری گول خوردند، گول مقدس ها را

[خوردند]، گول مقدس نخورید. یک وقت می بینی که خود امیرالمؤمنین یکی را تأیید کرده است، خود پیغمبر تأیید کرده، عزیز من، مواظبش باش. این تأیید شده، تأیید موقت است. هر کس که تأیید شد، تأیید دائم نیست، تأیید موقت است. مگر پیغمبر بگوید «سلمان منا اهل البیت»، جزء اهل بیت است. اگر یک تأییدی جزء اهل بیت شد، آن درست است برو دنبالش، اگر نه تمام این تأییدها، تأیید موقت است. ما هم می رویم دنبال تأیید موقت: فلانی، بله اینجوری کرده، اینجوری کرده، اینجوری است، بله می روی دنبالش. حالا ببین چه کاره است.

حالا از کجا شما می گویی؟ مگر شریح قاضی نبود؟ باید

توجه کنید، این یک کسی است که در کوفه نامی است، اینجوری است، این جوری است درست است. شما شخص را نباید ببینی، امرش را باید ببینی. شخص را ببین، امرش را باید ببینی، بین امرش چیست؟ حرفش چیست؟ این آدم، عبادت را از ولایت بالاتر می داند. حالا برو به آن فکر کن بین درست است یا نه. خب، تو می روی دنبالش. چرا می روی عزیز من؟ مگر این «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم» را قبول نداری؟ می گوید اطیعوا الله، من هم رسولم، این هم اولوالامر کیست؟ علی، او هم می گوید حسن، او هم می گوید حسین، دوازده امام، چهارده معصوم، الان وجود مبارک امام زمان، یک صلوات به سلامتی امام

زمان بفرستید. (صلوات)

حالا مگر که این اسامه را تأیید نکرد؟ به واسطه این، اصلاً عمر با ابابکر لعنت شدند. گفت هرکس [از لشکر اسامه] تخلف کند لعنت خدا و رسول به او، چقدر تأیید است این؟ یا بعضی ها هم می گویند حضرت زهرا هم گفت علی جان، اگر عمل نمی کنی این را بیاور [من وصیت کنم]، چقدر تأیید است؟ [اما] آخرش، رفت طرف ابابکر. این ابن حدید چقدر اشعار نوشته، آوردند در تمام خانه خدا، برو بخوان، خب، چرا مورد لعنت است؟ چرا اهل تسنن است؟ عزیزان من، حرف زدن به غیر واقعیت است، گول حرف مردم را نخورید. با حقیقت مردم کار کنید، نه با هیكلش، نه با سابقه اش. سابقه، پدر اسلام

را درآورد، سابقه پدر ولایت را درآورد، سابقه پدر توحید را درآورد. آخر، این چه سابقه ای دارد؟ مگر اول سابقه دار عمر و ابابکر نبودند؟ آیا پدر اسلام را درآوردند یا نیاوردند؟ خب، مردم ظاهر [می بینند]: پدر زن پیغمبر کیست؟ ریش هایش هم که خب خیلی بلند است، عبایش هم که تا روی پایش است، عمامه اش هم که تا بخواهی گنده است، بس که هم نماز شب خوانده، اینجایش هم مثل تاپاله است، خب این را دیگر قبولش می کنند. علی هم که جوان است، جوانی علی را می بیند، پیرمردی این را. اف توی سرت! حقیقت ببین.

به دینم قسم، اگر بخواهی حقیقت ببینی خدا پرده را می برد کنار، حقیقت را نشانت می دهد. تو حقیقت را

بخواه ببین، تو می خواهی دنبال یکی بخوری،
لش خوری کنی، سر شور ریاست داشته باشی، من
لش خورم! بابا، آرام بگیر، ولایت به من چه، من
لش خورم، پی لش می گردم. مگر نبودند؟ مگر طلحه و
زبیر تأیید نبود؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شمشیر
زبیر را برداشت، اینجور اینجور کرد، گفت چقدر دشمنان
خدا را به خاک هلاکت افکندی، حالا چه شدی؟ کشیده
شدی به روی وصی رسول الله. به تمام لشکر گفت وصی
رسول الله یعنی من، دارد علی افشاء می کند به آنها من
وصی رسول الله هستم. حالا چه کسی شنید؟ حالا مگر
نگفت در جنگ احد منم وصی رسول الله؟ آیا آنها
فهمیدند؟ نه، اینکه دارم می گویم بابا جان، عزیزان

من، حرف ولایت را خیلی افشاء نکنید همین است. حقیقت ولایت یک چیزی است که باید او داشته باشد، وصل بشود به فرمایش شما. تستش کن، فوری حرف نزن. عزیز من، فدایت بشوم، قبول که ندارد، جلوگیری هم از تو می شود.

خدا می داند وقتی که شما یک قدری ماوراء را ببینی، حقیقت را ببینی، مگر [اینکه] خدا تو را حفظ کند، اگر فولاد باشی آب می شوی. خوشا به حال ما که نمی فهمیم. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، من همیشه در هر نواری اسم ایشان را می آورم. ماه مبارک رمضان بود، امشب شب احیا بود، فردا من را دید، [گفت] حسین چه خواستی؟ گفتم: خدایا، عقم را زیاد

کن. گفت: خوب چیزی نخواستی حسین، همیشه باید غصه بخوری. آدمی که عقلش زیاد است، دائم باید غصه بخورد. چرا؟ ماوراء را می بیند، کرده مردم را می بیند، بدها را می بیند، می بیند. به روح تمام انبیاء، من اگر داد می زنم، اگر شما هم مثل من بودید فریاد می زدید که می بینم این مردم دارند کجا می روند. دلم می سوزد، داد می زنم. توجه کنید من چه می گویم، من نمی خواهم خودم را معرفی کنم. والله، نمی خواهم، به دینم نمی خواهم، من دیگر عمرم به معرفی نمی رسد. ما دیگر کاسه، کوزه را باید جمع کنیم. پس توجه کنید من دارم چه می گویم. اگر کسی تأیید شد، باید هوایش را داشته باشید. حالا که این تأیید شد، باید مواظبش

باشید. تأیید از تأیید خودش حرف نزند، از آنکه تأیید شده باید حرف بزند، حرف من این است. ما تأیید خدا و پیغمبر را قبول داریم، اما از تأیید خودش نباید حرف بزند، از آنجا حرف بزند.

حالا اگر روایتش را می‌خواهی این است: حالا شخصی این غدیر را [نوشت] یعنی یک دوستی من داشتم گفت هنوز هم کتابهایش هست. حالا آقایانی که در مجلس هستند شاید بدانند. پیغمبر فرمود: فلانی، جبرئیل دارد تو را تأیید می‌کند. جبرئیل تأییدت کرد، خدا تأییدت می‌کند، اما در صورتی که از ما بگویی، اگر از ما نگویی جدا شده‌ای. پس مقدسی که از خودش حرف بزند جدا شده؛ اما وصل به شیطان شده است. متدین وصل به

خدا و قرآن است، مقدس وصل به شیطان است، چون که حرف او را [می‌زند]، حرف از خودش می‌زند، مقصد خودش را دارد می‌گوید. حالا این مقدس تا زمانی که با دین ساخت، آن کارش هست، وقتی هم نه نیست، راه خودش را می‌رود. اینجا توجه کنید، این دارد علی علی می‌گوید. ببینید این اصلاً مقصدش چیست، علی در وجودش هست؟ در وجودش پیاده شده است؟ یا غیر حرف علی می‌تواند بزند یا نزند؟ جان من، قربانتان بروم، امروز باید هر روز، هر هفته آمار بگیرید. سر هفته که می‌شود یک تنظیم کنید کارهایتان را، بروید یک فکری بکنید، این حرفها را در خودتان پیاده کنید. فکر کنید، امروز دین مثل سرمه‌ای که از چشمتان برود

بیرون می رود. زمان قدیم سرمه بود، می گفتند چشم قدرت می گیرد، حالا چه می ماند نمی دانم دیگر، آقا فهمیدید چه می گویم؟ یک صلوات بفرستید. (صلوات)

والله، روایت داریم حضرت می فرماید مانند سرمه ای که از چشم زنها می رود ولایت از شما گرفته می شود، توجه نمی کنید. بیایید عزیز من توجه کنیم ولایت از کف ما نرود. عبادتی نشوید، ولایتی باشید. دوباره تکرار می کنم، مقدس، عبادت را افضل ولایت می داند، این مقدس است، مقدس مارک ولایت زده است، حقیقت ولایت ندارد. مگر نبودند؟ دوباره تکرار می کنم، مگر اسامه نبود؟ مگر طلحه و زبیر نبود؟ مگر شریح قاضی نبود؟ مگر خلفای عباسی نبودند؟ خب، مردم هم چقدر

پیروشان بودند. نماز جمعه‌ای داشتند، وقفی داشتند، انفاقی داشتند، جلسه علمایی داشتند، جلسه به حساب توحید داشتند، مگر همین مأمون نیست؟ بعضی مقدس‌ها مقدسند، بعضی‌ها هم مقدسند، هم منافق. این دیگر بالاتر است؛ هم مقدس است هم منافق. با منافقی خودش می‌خواهد کسب مردم کند، مردم دورش را بگیرند، با مقدسی خودش می‌خواهد کسب ثروت کند، کسب حیات خودش را بکند. اما این حیات نیست، این ممات است مقدس. این که تو داری، ممات است نه حیات، یک عده‌ای را بریزی دورت، گمراه کنی که ممات است، مرده‌ای.

پس باید عزیزان من توجه کنید، قربانتان بروم، فدایتان

باشوم. در این ماوراء ما یک خدا داریم یک ولایت، هرکس حرف او را زد و عمل به آن کرد درست است. در کارش هم باید کار کنید، آیا این حرفی که می‌زند عمل هم می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر عمل نمی‌کند اصلاً اعتقاد ندارد. من اگر به ولایت عمل نکنم، اعتقاد ندارم، باید عمل کنی به ولایت. چرا؟ می‌گوید عارف باید باشی، خدا شرط کرده است. عارف به خدا باشی، خانه خدا هم برو زیارت کن. خود حضرت معصومه را، حضرت رضا می‌فرماید ثواب [زیارت] من که علی بن موسی الرضا هستم به تو می‌دهد، کسی که خواهر من را در قم زیارت کند. اما می‌گوید عارف باشد، عارف یعنی چه؟ به یکی از نمی‌دانم اسمش را دیگر نمی‌خواهم والله بیاورم،

نمی‌خواهم اینها کسری پیدا کنند. به یکی خیلی بوق من تشاء داشت، گفتم عارف [چیست؟]، گفت باید بشناسی. گفتم: خب، ابن سعد هم اینها را می‌شناخت، زد گاراژ. بابا جان من، [عارف بودن] شناخت نیست شناخت نیست، باید امرش را اطاعت کنی. خانم، اگر تو عارف باید به حق حضرت معصومه باشی، جورابت باید کلفت باشد. چادر نمازها اولها، لا اله الا الله، والله قسم، من خیلی مشکلم است این حرف را بزنم، آنها که با چادر نماز بیرون می‌آمدند، زنهای ناجور بودند. من هشتاد سالم است، همه چیز را سر می‌کنم، آنجا هم رفته‌ام. این چادرها چیست پرپری می‌پوشید؟ حالا به حساب مقدس است، مقدس‌ها هم چادر دارند. چادر نماز

می گوید مال نماز است، چادر مشکی بپوش. ما مکه بودیم این آقای وزیری با ما بود. درود خدا به پدر و مادر این وزیری باشد، اصلاً والله، بالله، این زنش چادر مشکی پوشید تا آخر. یک نفر بود که با او بود، خویش هم بود. ما دیدیم این زن یک جوری خودش را درست کرده، وابسته به ایشان هم بود، این رفت شب نیامد. صبح آمد گفت کجا بودی؟ گفتم این جوری این جوری درست می کند خودش را خب شب نمی آید حاج آقا، آقا همه را دعوت کردند ما را دعوت نکردند، به که دعوت نکردند، مثل خودت است. زن بدش آمد، مرد هم بدش آمد. یواش گفتم، آخر آن خیلی قیمت دارد من یواش می گویم، ارزشش خیلی است. یک صلوات بفرستید.

(صلوات)

ما بنا شد ساعت بخیریم، این آقای وزیر ی یک دو سه تا پول چیز هم داد. ما بنا شد ساعت بخیریم، من یک مرتبه دیدم با خانمش آمد بیرون. من یواش یواش پس زدم، این فهمید. گفت حاج حسین، گفتم بله، گفت آبروی من را نریز. حالا این دفعه بیا تو، بد است آخر ما به این بگوییم برو. از همانجا ما را شناخت، فهمیدی؟ آره، ما رفتیم یکی دو تا ساعت خریدیم، اما واقعاً به ما خدمت کرد. مثلاً دو سه چک پول داشت، چون که هر سال می رفت و اینها، با آنها مربوط بود، با ساعتی ها مربوط بود، با این کویتی ها مربوط بود. گفت هرچه می خواهی پول بردار، هرچه می خواهی بخر. گفتم سایه

شما روی سر من است بس است، یک قرانش را برداشتم. اما هر کس به او می گفت، پول نمی داد به هیچ کس، همانجا [کسی] به او گفت، هیچ چیز به او نداد. توجه فرمودی؟

حالا حرف سر این است، بابا جان، قربانتان بروم، حالا عزیز من شما که عقد بسته دارید، یا می خواهید زن بگیرید، تند با خانمت حرف نزن. [بگو] خانم، عزیز من، تو قربان من بروی، من هم قربان تو بروم، این چادر درست نیست، این جوراب درست نیست، این مال شأن ما نیست، درست نیست. یعنی یک قدری با خلاصه آن اخلاق پسندیده‌ات با خانم حرف بزن، نه اینکه تندی بکنی. ببین، من تند گفتم، کند شد. گفتم

اولها آنها می پوشیدند، حالا هم من دیده ام، همین است. این چیست چراغانی کردی، تو خودت را پشت ویتترین گذاشته ای، چه عارفی هستی به حضرت معصومه؟ کجا می روی جگرش را خون می کنی؟ تو باید عارف باشی عزیز من. عارف به تو جزا می دهد، عارف یعنی معرفت داشته باشی، یقین داشته باشی به حضرت زهرا. اینها همه برچیده شده رفته اینجا، اینها هم همه دارند می روند آن طرف. زن می رود این طرف، جوان می رود این طرف، مرد می رود این طرف، چه کسی می آید طرف ولایت؟ آره، امّ ل شدی و نمی دانم چه شدی. همین جور که علی اللهی می چسبانند به آدم، به این خانمهایی که خیلی خوبند، پیرو ولایت هم هستند

تیکه می چسبانند: تو امل شدی، تو قدیمی شدی، بس است دیگر، این جوری اش می کنند. اینها را مقدس ها [می گویند]، چرا؟ مقدس خودش می خواهد زنش این جوری باشد، فهمیدی؟ خودش می خواهد این جوری باشد: نه خیر عیب ندارد و مال آن زمان بوده است. مگر ولایت زمان دارد؟ مگر پیغمبر نگفت «حلالی حلال الی یوم القیامة، حرامی حرام الی یوم القیامة»؟ مگر پیغمبر را قبول نداری؟ مگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» را قبول نداری؟ خود پیغمبر گفته است، پس زمان چیست؟ یکی گفت خیلی زمان را برایش گفتم، حالا پشت این نوار نمی گویم. زمان چیست؟ حقیقت خدا را که زمان تغییرش نمی تواند

بدهد، حقیقت ولایت را زمان تغییرش نمی تواند بدهد. تو تغییر می کنی، تو تابع زمان می شوی. آیا زمان تابع ولایت می شود؟ چرا به داد من نمی رسید؟ آیا ولایت [تابع] می شود؟ نه. حالا آنها می گویند، هارون به امر می گوید بیا امر من را اطاعت کن، مامون به امر می گوید بیا من را اطاعت کن. گفتم آنها مقدسند، بعضی هایشان منافقند. اول منافق این ها بودند، حالا بین مامون چه کار می کند، چطور آقا را آورده است: [گفت:]: هر کجا می خواهد باشد، هر کجا می خواهد صحبت کند. حالا او را آورده، حالا چه کار دارد می کند؟ حالا زهرش داده است. حالا گِل به خودش می زند، یک هفته هم سر قبرش گریه می کند، بفرما!

اگر خیلی توجه داشته باشید، مقدس، وقتی احکام را کشت، به احکام رفتار نکرد، امام را کشته است. تو خبر نداری! من اینجا هستم، امام را کشته‌ام، به احکام عمل نمی‌کنم، از خودم حرف می‌زنم. عزیزان من، فدایتان بشوم، بیایید توجه به این حرفها بکنید. دوباره تکرار می‌کنم، من از شما خواهش دارم، تمنا می‌کنم، یک بیتوته با ولایت داشته باشید، یک بیتوته با ماوراء داشته باشید، یک بیتوته با بعد از رسول الله داشته باشید، یک بیتوته با حقیقت داشته باشید، یک بیتوته با ولایت داشته باشید، یک بیتوته با واجباتان داشته باشید، ببین چه شده؟ دوباره تکرار می‌کنم، مقدس، عبادت را بالاتر از ولایت می‌داند، می‌رود طرف عبادت.

این خوارج نهروان اول [مقدس] بودند، چرا؟ می گفتند علی اگر نباشد جنگ طی می شود ما با خیال راحت عبادت می کنیم. مگر عبادت بی علی عبادت است؟ یک صلوات بفرستید. (صلوات)

حقیقت ولایت جلوه دارد. ببین عمر با ولایت چه کار کرد؟ آمده عبادت می کند. مقدس خدعه گراست، با خدعه کار می کند. اول مقدس ابابکر بود، با جماعت، با نماز، با اینکه پیغمبر فرمود نماز جماعت از ده تا تجاوز کند انس و جن نمی تواند [ثوابش را بشمارد] اما پشت سر پیغمبر باشد، [مردم را گول زد]

یا علی